



## ابوسلیمان جوزجانی:

ابوسلیمان موسی بن سلیمان الجوزجانی از علمای معروف فقه حنفی و از روات ثقه حدیث بود. مأمون عباسی رتبه قضا با ابوسلیمان داده، اما او نپذیرفته است. از مؤلفات جوزجانی: سیرة الصغیرة، کتاب الخیل، کتاب الرهن و نوادر لفناوی را نام برده اند. وفات ابوسلیمان بنا بر قول اسماعیل پاشا پس از ۲۰۰ هجری واقع شده، در باب مدفن و محل وفات او در منابع عربی ذکر نرفته، ولی با استناد یکی از نسخ خطی تاریخ بلخ، شیخ الاسلام واعظ مؤلف تاریخ بلخ، در سال ۵۸۲ هجری در جوزجانان بزیارت مرقد او رفته و در شهر فاریاب (دولت آباد میمنه) تربت او را زیارت کرده است. محمد بن سلیمان بلخی را از شاگردان ابوسلیمان دانسته اند (۱).

## ابو رحام محمد بن احمد الجوزجانی:

از اعیان فقهای عصر خود بشماره میرفت. از جانب عمرو بن لیث صفاری (سال جلوس ۲۶۵ هجری) قاضی القضاة جمیع قلمرو سلطنت وی مقرر شد. تا هنگامیکه نیشاپور در تصرف آل صفار بود، قاضی ابوجادر آن شهر اقامت داشت. در اواخر عمر بعولدهش جوزجان بازگشت و در همین جا وفات یافت (۲).

## ابو عبدالرحیم محمد الجوزجانی:

محمد بن احمد بن جراح ابو عبدالرحیم جوزجانی، از روات ثقه حدیث است که از مولدش جوزجان سفر گزیده و در نیشاپور اقامت اختیار کرده است. ابو عبدالرحیم بوی علم و کثرت روایت حدیث، معروف میباشد. وفاتش در سال ۲۴۵ هجری واقع شده (۳).

(۱) الفهرست ابن ندیم، ۲۹۰ و لغواید الیه فی تراجم الحنفیه، طبع مصر، صفحه ۱۶۶

وهدیه العارفین (۲: ۴۷۷) و تاریخ بلخ، تألیف عبدالعزیز بلخی، نسخه خطی نگارنده.

(۲) کتاب الانساب سمعانی، صفحه ۱۴۲

(۳) تهذیب التهذیب، جلد نهم، صفحات ۲۰ و ۲۱ و تهذیب التهذیب، صفحه ۴۳۴ و خلاصه تهذیب الکمال

ابو عبد الرحمن شداد بن احمد الجوزجانی:

این شخص عالم فقه و از اقارب ابی الفضل جوزجانی می باشد (۱)

ابوبکر احمد بن اسحاق بن صبیح الجوزجانی:

این شخص نیزیل بغداد و عالم معروف حنفی در اصول و فروع بوده، از مصنفات

او کتاب الفرق و التمییز و کتاب التوبه را نام برده اند. اسمعیل پاشا وفات او را

بعد از سال ۲۰۰ هجری میداند، احوال او بیشتر ازین بدست نیامد (۲)

ابوالمغیره محمد بن مالک الجوزجانی:

این شخص نیز از روای حدیث بود، ابن ماجه قزوینی معض یک حدیث از او

روایت کرده است (۳)

ابو احمد احمد بن محمد بن موسی الجوزجانی:

از روای مستقیم الحدیث بوده، از سوی بن عبد العزیز روایت کرده است (۴)

ابو الحسن علی بن محمد الانباری:

وی از روای حدیث و منسوب بشهر انبار جوزجان میباشد که ابو عبد الله محمد

بن احمد هروی از او روایت کرده است (۵)

ابوزکریا حسن السانجی:

از فقیهان معروف سان و چارک جوزجان و از اصحاب ابی معاذ می باشد (۶)

(۱) کتاب الانساب سمعانی، صفحه ۱۴۲

(۲) الفوائد الجیهیه فی تراجم العنقیه، طبع مصر، صفحه ۱۴ و هدیة العارفین، طبع استانبول،

جلد اول، صفحه ۴۶

(۳) تهذیب التهذیب (۹: ۴۲۳) و تقریب التهذیب، صفحه ۴۶۸ و خلاصه تهذیب الکمال،

صفحه ۳۰۵ و کتاب الانساب سمعانی، صفحه ۱۴۲

(۴) کتاب الانساب سمعانی، صفحه ۱۴۲ و معجم البلدان ان (۳: ۱۶۷).

(۵) معجم البلدان، طبع مصر، جلد اول، صفحه ۳۴.

(۶) کتاب الانساب سمعانی، صفحه ۲۸۷ و معجم البلدان (۵: ۲۰).

مایل هروی

### فخر رازی و سلطان العلماء

میگویند فخر رازی که اهل استدلال و قال بوده با اهل مکاشفه و حال ستیز  
 عقلی و تفکری داشته و یاصوفیان معاصر او با او جنگ ایدولوژی داشته اند و همه  
 آنهاستیکه باین شبهه افتاده اند از گفته خود سلطان العلماء در معارف یا  
 از گفته افلاکی با فریدون سپه سالار \*\*\* استدلال قوی در دست دارند و از طرفی تاریخ

محمد بن حسین خطیبی معروف به بهاء الدین ولد ملقب بسلطان العلماء افضل روزگار  
 خود بوده و در خطبه های خود با اهل استدلال و مردمیکه حکمت یونانی را می خوانند می  
 تاخته است. مرید شیخ نجم الدین کبری و طاعت الکبری شهید ۶۱۸ در فتنه مغل بوده. رضی الدین  
 نیشاپوری شاگرد سلطان العلماء بود و این همان رضی الدین است که با فخر رازی مناظره نموده است  
 سلطان العلماء بر وایتی از مردم بلخ برنجید و در سال ۶۰۹ یا ۶۱۷ از بلخ عزم سفر بیت اله نمود.  
 عبدالعزیز صاحب الجواهر در جواهر الآثار گوید: ان بهاء الدین فی سنه ۶۰۹ خرج بعملیه  
 و خاصته من بلخ قاصدا الحج اما لقائر خاطر من خوارزمشاه او الخوف من حملات التنا تار.  
 \*\*\* و فخر رازی وزین کشی و خوارزمشاه و چندین مبتدع دیگر بودند. گفتیم شما صد هزار  
 دلای باراحت را و شکوفه ها و د و زهارها کرده اید و درین دوسه تاریکی گریخته اید  
 و چندین معجزات و براینچنین مانند اید و نزدیک دوسه خیال رفته اید این چندین روشنائی آن  
 مدد نکرد که این دوسه تاریکی عالم را بر شما تاریک دارد. در جای دیگر معارف: او یکی از  
 مقرران خود را فرموده است تا امام هر کجا وعظ گوید با کمر زرو کلاه معرق بر یا بهاء منبر روی نشیند  
 \*\*\* در هنگام موعظه سلطان العلماء محمد خوارزم شاه که از جمله مریدان او بود  
 در اکثر ایام با استادش فخر الدین رازی بمجلس حاضر آمدی چون صفت عظمت ایشان  
 در آفاق منتشر شد تمامت اکابر و ملوک و مشایخ فحول از اطراف روی بحضرت او آوردندی  
 و در مجلس وعظ حاضر شدند و در اکثر مجالس خوارزمشاه با فخر رازی حاضر بودی مولینا  
 در اتنای موعظه مذمت مذمت حکمای یونان فرمودی و گفتی که چه بیکه کتب آسمانی  
 را در پس پشت انداخته اند چه گویند امید نجات داشته باشند امام را ازین معانی حقه با عث  
 می آمد و دائمی خرامت که نزد سلطان کلمه گوید که اعتقاد او را فاسد گردانند فرصت  
 نمی یافت چه اعتقاد سلطان بمیانگه مشاهده میکرد اتفاقا روزی سلطان پیزارت آمده بود  
 کثرتی عظیم و شکوه بیش از پیش دید که در مجلس وعظ حاضر بودند روی بر مردم کرد و گفت  
 بی حد کثرتی مجتمع شده اند امام را فرصت دست داد و گفت که اگر تدبیر دفع این کثرت  
 نشود در ارکان سلطنت خلل افتد چنانکه دفع آن نتوان کرد و عملی چند گفت ...

این مخالفت ها هم مغشوش است و بعد از یک سلسله مطالعه و تتبع باز هم فکر انسان در بین افق های متضاد و مخالف در میماند و راه قضاوت قطعی تاریک میماند و ازین است که باید موضوع تاریخی تذکر داده شود و حکم صریح درین قضاوت احتمالی راهی نداشته باشد.

اینکه فخر رازی با متصوفین دروغین که تحصیل درست نداشته و مردم ساده دل را فریب می دهند مخالفت می کرده راست است زیرا در عصر اوصوفی بازی بمعراج خود رسیده بود و از طرفی سلطان محمد خوارزمشاه که سمت شاگردی فخر الدین رازی را داشت با فخر بحث و مباحثه میکرد که این مردم نظر بقناعتی که دارند از

این سخن در سلطان اثر کرد فرمود که تدبیر چگونه باید کرد؟ گفت: جواب آنست که کلیه خزائن و قلاع را به خدمتش فرستیم و گوئیم که چون امروز جمعیت و کثرت آن حضرت راست و بواسطه تقویت مریدان و منی در امور مملکت ظاهر گشته است بجز کلیدی در دست ما مانده است تا از پایه تخت بیرون آید چون برین سیاق عمل کردند حضرتش فرمود سهلست روز جمعه مجلس گوئیم روانه شویم بروزدیگر در میان مجلس فرمود که فر دأعزمست هر کرا ارادت درویشانست آمده باشند روز دیگر معتقدان و مریدان و تلامذه مقدر رسید نفر بهم درو کابش روانه شدند سلطان را چون از کیفیت عزم اعلان کردند از حرکت ماضی در آنچه بود پشیمانی خورد و باارکان دولت بر نشست و بحضورشان آمد و او به تمهید عذر مشغول گشت ممکن نشد و اجابت نه فرمود و برقرار عزم را اجزم فرمود و روان شد.

(نقل باختصار از شرح حال مولینا بقلم سید سالار فریدون چاپ تهران به تصحیح سعید نفیسی).

سلطان العلماء در نتیجه دسته بندی علماء معقول و منقول و مکرر ساختن صفای آئینه خاطر.

خوارزمشاه نسبت بوی از سلطان و مردم بلخ رنجیده تصمیم بمهاجرت داد.

افلاکی گوید:

چونکه از بلخیان بهاء ولد

ناگهش از خدایرسید خطاب

چون ترا این گروه آزدند

بندوا از میان این اعدا

کرد از بلخ عزم سوی حجاز

گشت دل خسته آن شه سرمد

کان یگانه شه نشه اقطاب

دل پاک ترا ز جا بردند

تأخر ستمشان عذاب و بلا

ز آنکه شد کارگردرو آن راز

(ولدنامه)

زخارف دنیوی اعراض میکنند (۵) مردمی نمیکند .

سلطان العلماء متوفی ۶۳۱ طوری که سخن او را نقل نمودیم محسود اقران خود شده زیرا مردم زیادی با او مراجعه میکردند و مجالس و عظ او دانشین و دلنواز بوده است و از طرفی در قرن ۶۵۰ تصوف رونق دیگر گرفت و اقطاب جهان مسلك صوفیانه خود را بیشتر رنگ تشریحی بخشیدند علماء و فقها نظر بامر قضا در خم کدرمادی آلوده میشدند و کارهای اساس شرع را مهمل میگذاشتند لهذا اهل حال بر اینها می‌تاختند و سلطان العلماء هم که زبانر است پرورد داشته حق گوئیهای اداحساسات و عواطف عده ای را تمکان داده و چون موعظه های آتشین و دلنشین در انجا صورت میگرفته است آیا چطور سلطان محمد خوارزمشاه و امام فخرالدین رازی در پای

(۵) محمد خوارزمشاه دائم با امام فخرالدین در ترجیح طوایف زاهد متصوفه بر ائمه و علماء بساط مباحث کشیدی و بدین دلیل تمسک نمودی که این گروه چون بکثر لقمه ای غیر متکلف قانع میشوند و از اختلاب نامن تعلق درمی چینند بزمانی اندک متصدی تلویح کرامات و ترقی بذروه مقامات میگرددند و طلبه علوم در تعلیم و تعلم سالها خون جگر و دود چراغ میخورند و ایشانرا این قبول و منزلت پیش مردم حاصل نمیشود هر چه امام بایات و احادیث استناد جستی - خاطر سلطان بر افکار اصرار میفرمود روزی امام تلامذه را اشارت برد تا از خربندگان اصطلحی خاص در شخص را بیارند و بعد از الزام با استحمام و استنظاف ایشانرا شرایط خلق و لباس و خلق بادر سائیدند و بر سر سجاده مرقع اهل جاده تصوف بنشینند. فوجی بلانده مریدان ایشان حلقه کشیدند و به حقیقت دیو را در شیشه کرده بودند و پری را در حلقه آورده و بلطف الحیل و حسن التدبیر اعلام حضرت پامکنست و سلطنت کرد تا به پیمان همت چنین دو بزرگوار مستجاب الدعوه تترپ نماید سلطان بدین عشوه زیارت مشایخ مزور را تجسیم میفرماید و بزبانوی خدمت با تواضعی بسیار می نشیند و از انفس ائمه ایشان مستعد گشته صورت موقور مبذول میفرماید چون به بند سلطنت خرامید امام از صورت مراد کشف النفاق کرد و سلطانرا بدین تصریح اقباع که این دو شخص در روز در مرا بط قبول و مزابل نشستند رأی ملک پرور شاهنشاهی چه میفرماید؟ مجرد خلق و تشیخ یکروزه در نظر خلق مقبر خلق و سبوت ایشان میتواند بود و پوشیدن جامه ازرق هوا پرستی خلاصی داد تا موجب کرامت و دلیل سعادت گشت چگونیه مقابل افتد بامساعی متعلمی که سالها در کسب کمال نفس و تنفس در معارف یقین و معالم دینی پسر برده باشد و بعقل مستفاد که نهایت مراتب عقول است معرفت تصور موجودات و تصور و تصدیق معلومات حاصل کرد. سلطان اعتراف کرد دو باز بساط مجادلت نگسترده .

(تاریخ وصاف شهاب الدین و هدایه وصاف الحضرة تولیید در سنه ۶۱۴ .)

موعظه او به بلخ میرفتند و شاید سلطان العلماء در خوارزم رفته باشد و خلق بسیاری با هجوم میاورند و محبوبیت عجیب و غریبی حاصل کرده است که شاه خوارزم را مشتاق حساد و کینه توز تحریک کرده باشند.

از طرفی مولینا جلال الدین بلخی در سال ۶۰۴ در بلخ تولد یافته آن زمانیکه به نیشاپور رسیده است پنجساله بود که شیخ عطار مثنوی اسرارنامه خود را باو بخشیده است و از سیمای او نور معرفت شور و درد خوانده است که باین حساب سفر سلطان العلاماً با کاروان عرفانی او در سال ۶۰۹ اتفاق میافتد در حالیکه در سال ۶۰۶ فخر الدین رازی در هرات فوت شده است و از طرفی افلاکی می گوید که سلطان العلاماً به بغداد نرسیده بود که خبر فتنه مغل بگوشش رسید که ازین روایت حرکت سلطان العلاماً از بلخ در سال ۶۱۷ میشود و همین فتنه مغل را مریدان سلطان العلاماً و حتی شیخ نجم الدین کبری و برخی دینداران دیگر فال بر این زدند که سلطان محمد بر صوفیه بدی کرده و با ناصر الدین الله خلیفه جنگ نموده که بشومی اعمال خود گرفتار شد.

بحث ما در این جا است که فخر الدین رازی مرد کلامی و استدلالات پیشه بوده با مریدان خدا و آنها نیکه برستی عارف بودند کین و رزی نکرده است و با فرض محال اگر با سلطان العلاماً نظری خوب نداشته است و سلطان از او گله و گذاری کرده باشد نه از مقام عرفانی این و نه از مقام علمی او چیزی کم میشود زیرا این جنگهای فکری هر کجاء هر وقت بوده و هر دو خدا جو و در طلب حقیقت حریص بوده اند نهایت یکی از راه تجلی عقلی و دیگری از راه اشراق قلبی.

عجب تر اینست که مخالفین فخر رازی باب انداختن شیخ مجدالدین بغدادی مرید شیخ نجم الدین کبری را هم با اشاره فخر رازی فکر میکنند در حالیکه امام رازی با شیخ کبری دوست بوده و مباحثه هم نموده و با مجدالدین مخالفتی نداشته کشتن مجدالدین بعد از فوت رازی صورت گرفته و شیخ مجدالدین در ۶۲۱ قرار گرفته عباس اقبال در تاریخ استیلا ی مغل باب انداخته شده و فروزا نقر در شرح حال عطار در سنه ۶۱۰ میدانند و قرار گرفته حمداله مستوفی در تاریخ گزیده:

در سال ۶۱۳ بم عهد ناصر خلیفه به تهمت آنکه با مادر خوارزمشاه معاشرت ورزیده  
بحکم خوارزمشاه شهید شد بعد از قتلش خوارزمشاه پشیمان شد به خدمت شیخ نجم الدین  
کبری در رفت و گفت خیر خطائی از من صادر شد دیت خون او چه باشد گفت جان من  
وتووا کثراهل جهان بجهت خون او نشاید چون با کردنی کرده شده تدارک نتوان کرد.  
از اشعار اوست:

يك موی ترا هزار صاحب هوس است      ما خود بتو زین جمله گراد سترس است  
آنکس که بیافت در لنی یافت عظیم      وانکس که نیافت درنا یافت بس است

و در ریاض العارفین هدایت چنین تذکر زفته است:

مجدالدین بغدادی (۷) و هو ابو سعید شرف ابن موید بن ابو الفتح بغدادی بعضی  
او را از بغداد که خوارزم شهر ده اند مرید شیخ نجم الدین کبری است  
وقتی در حالت سکر و غلبه حال گفته که بیضا بط بودیم ما بدریا رفتم  
و شیخ ما بسا حل ما ند. شیخ نجم الدین این سخن شنید و متغیر شد گفت در  
دریا میراد. مجدالدین عذر خواست شیخ فرمود ایمان بسلامت بردی اما سر سپردی.  
مصدق مقال اینکه شیخ مجدالدین را بحکم سلطان محمد خوارزمشاه در  
دجله انداخته هلاک کردند و شیخ نجم الدین پس از اطلاع، خوارزمشاه را نفرین  
کرد و فتنه چنگیزی ظاهر شد و طغیانها در سر سر مجدالدین بر باد رفت و خود  
نجم الدین هم در آن فتنه شهید شد چنانکه تفصیل آن در کتب ثبت است.  
شهادت شیخ مجدالدین در سنه ۶۰۶ اتفاق افتاد این چند رباعی منسوب به آن جناب است:  
فردا که شود مدت عالم کم و کاست      سرها همه از خاک برآید چپو راست  
بپچاره تن شهید من غرقه بخون      از خاک سر کوی تو خواهد بر خاست  
از شبتم عشق خاک آدم گل شد      صد فتنه و شور در جهان حاصل شد  
سر نشتر عشق بر رسم روح زدند      يك قطره فرو چکید و نامش دل شد

(۱) مجدالدین بغدادی برادر بهاء الدین کاتب سلطان رشخ خوارزمشاه میباشد.  
شیخ مجدالدین در خوارزم به وعظ و خلايق مشغول بود مادر سلطان محمد که ضعیفه جمیله  
بود به مجلس وعظ شیخ میرفت و گاه گاه بخانه اش هم میرفت شبی که پادشاه مست باده بود این  
موضوع را بر او گفتند و او در خشم شد و مجدالدین را باب انداخت. حبیب السیر

## غیاث الدین ابوالفتح محمد بن سام

قاضی منهاج نویسد: در اول حال آن هر دو برابر در ( اشاره است  
به سلطان غیاث الدین و سلطان شهاب الدین غوری) بطریق مذهب کرامیان بودند بحکم  
اسلاف و بلاد خود اما سلطان مغزالدین چون بر تخت غزنین نشست و اهل  
آن شهر بر مذهب امام اعظم ابوحنیفه کوفی رحمة الله علیه بودند او بموافقت  
ایشان مذهب ابوحنیفه اختیار کرد اما سلطان غیاث الدین در خواب دید که  
باقاضی سعید و حیدالدین محمد مروروزی (مرورودی) که بر مذهب اصحاب  
حدیث بود در یک مسجد بودند که ناگاه امام شافعی در آمدی و در محراب  
رفتی و تخریصه نماز پیوستی و سلطان غیاث الدین و قاضی و حیدالدین هر دو  
با امام شافعی رح اقتداء کردند چون از خواب در آمد سلطان فرمان داد تا با مداد  
قاضی و حیدالدین را تذکیر فرمودند چون بر بالای کرسی رفت در اثنای سخن  
گفت که ای پادشاه اسلام این داعی پوش خوابی دیده است و عین خوابی که  
سلطان دیده بود از گفت و او هم مثل آن دیده بود که سلطان چنانچه از کرسی  
فرود آمد و به خدمت سلطان بالانرفت سلطان طاق مرقد دست مبارک قاضی  
و حیدالدین علیه الرحمه بگرفت و مذهب امام شافعی رحمة الله علیه قبول کرد  
صاحب روضة الصفا نویسد که غوریان پیشتر از سلطان مذهب کرامیان داشتند  
و سلطان غیاث الدین شافعی مذهب شد و پیران که پرهیزکاری و تتبع احادیث  
مصطفوی صلی الله علیه و سلم در آن مذهب بیشتر یافت و مسجد جامع هرات را که  
پرداخته اوست امامت آنرا مخصوص باصحاب شافعی گردانید. به هر تقدیر  
سلطان غیاث الدین غوری با وجود آنکه خود به مذهب شافعی معتقد بود  
با پیران مذاهب دیگر مخالفتی نمی کرد و به این عقیده بود که تعرض در مذهب  
آنها از طرف پادشاه گوارا نیست و بقول منهاج سراج جوزجانی افاضل علماء  
و اکابر فضلا و جماهیر حکماء و مشاهیر بلغاء در باروی به کمال عزت می و بستند  
و معتقدیان جمیع مذاهب و فرق بدربار او رخ نهاده احترام می دیدند و  
صاحبان نظم و نثر در بارگاه وی حاضر بودند و در نعمت می و بستند

بنا بر قول آثار البلاد سلطانی غیاث الدین عادت داشت که همیشه بدست خویش قرآن مجید را سرپا می نوشت و آنرا بفروش می رسانید و پول آنرا بر غریبا بخش می کرد. امام بزرگ فخرالدین محمد پسر عمر را زی (۶۰۶-۵۴۳) که از برگزیدگان دربار بود اثری بنام لطایف غیاثی بنام وی نوشت و در اثر لطف و شفقتی که به طبقه علما و شعرا داشت دربارش در غور و غزنه مرجع شعرا و فقهای مشهور زمان بود و همه را به دیده احترام می نگریست.

فخرالدین مبارکشاه هر روزی در دربار این سلطان به کمال احترام در عزت و ناز روزگار بسر می برد و تاریخ و نسب نامه سلاطین غور را که در عهد سلطنت سلطان علاءالدین حسین بنام سلطان مذکور به رزن شهنامه فردوسی آغاز نهاده بوده به اسم غیاث الدین محمد غوری ختم کرد.

سلطان غیاث الدین سلطان عادل و کریم

مرگ سلطان و آرامگاه او

غوری به مرض نقرس مبتلا بود در شهر هرات

در روز چهارشنبه ۲۷ جمادی الاول سال ۵۹۹ هجری قمری در حالیکه برادرش

معزالدین منعمیت سپهسالار و آمر جمیع قشون وی مصروف فتح طوس بود از دنیا

چشم پوشید و در جوار مسجد جامع هرات که ساخته و پرداخته او بود چنانچه

در مبعث تعمیر مسجد جامع مفصلاً خواهیم نگاشت در گزندی که خود برای این

معنی بنا نهاده بود دفن شد. عمر این سلطان بزرگ به اتفاق مؤرخین ۶۳ سال بود

و دوران سلطنت وی به قولی ۴۳ سال و بقولی ۴۱ سال طول کشید قاضی منهاج سراج

جو زجانی وزراء دربار او را چنین نام می برد:

۱: شمس الملک عبدالجبار کیدانی . ۲: فخرالملک شرف الشرف لودیانی

۳: عبدالملک: یوشاهی داری: ۴: عین الملک: ۵: ظهیر الملک: عبدالله سنجری: ۶: جلال الدین

دارالملک او در تاستان حضرت فیروز کوه و در زمستان بلاد داور بوده است و

اعلام او عبارت بوده از سیاه در میمنه و لعل در میسره . و توقیع میمون او حسبی الله

و حده بوده است. مورخ مزکور اسامی قضات دربار سلطان غوری چنین ضبط می کند:

۱: معزالدین الهروی قاضی القضاة . ۲: قاضی شهاب الدین جرم آبادی .

## تعمیر جامع هرات

جامع هرات یکی از ابنیه تاریخی باشکوه افغانستان بلکه یکی از بناهای مجلل و با عظمت آرت معماری اسلامی بشمار میرود. تقریباً اکثر مورخین و سیاحان شرق و غرب که درباره هرات و واقعات تاریخی آن سخن رانده و یا از آن دیار دیدن کرده اند به نحو اجمال و یا تفصیل از مسجد جامع آن شهر بحث نموده و طرز بناء سبک معماری و تزئینات آن را ستوده و درباره تاریخچه آن کم و بیش معلوماتی داده اند. اکثر مورخین بنای این مسجد را که تا ایندم نیز با وجود طوفان های حوادث ۱۰۰۰ به مرور زمان بالای آن سیر نموده از شهرت آن کاسته نشده است به سلطان غوری یعنی شهاب الدین ابوالفتح بن محمد بن سام منسوب داشته اند اما بنا بر روایتی چند قبل از آنکه سلطان مشهور غوری بعد از فتح هرات به بنای آن اقدام نماید نیز مسجدی بنام جامع هرات موجود بوده و بنای چو بین داشته است. چنانچه از نوشتهجات مشهور سراج جوزجانی مورخ دیار غوری بر می آید قبل از آنکه سلاطین غوری به بنای جامع هرات کمال اهمیت گمازند مسجد جامع موجود و بعد سوخته بود چنانچه در ذکر واقعات امارت سلطان غیاث الدین محمود بن محمد سام شنسبی می نگارد: آن قصر (بر کوشک) عمارتی است که در هیچ یک ملک و حضرت مثل آن قصر به ارتفاع و تدویر و ارکان ۱۰۰۰ مهند سین نشان نداده و بالای آن قصر پنج کنگره زرین مرصع نهاده اند و دوهای زرین هر یک به مقدار اشراف بزرگ نهاده و آن شرفات زرین و همای سلطان غازی معز الدین از فتح اجمیر به وجه خدمتی و تحفه به حضرت سلطان غیاث الدین محمد سام فرستاده بود و بسیار تحف دیگر چنانچه حلقه زرین با زنجیر زرین و جریده که دایره او پنج گز در پنج گز بود و دو کوس زرین که بر گردونه آوردند و سلطان غیاث الدین

آن حلقه وزنجیر و جریده دراطاق مسجد جامع فیروز کوه بفرمود تا بآویختند و چون مسجد جامع را سیل خراب کرد آن کوس و حلقه وزنجیر و جریده را به شهر هرات فرستاد تا مسجد هرات را بعد از آنچه بسوخته بود ازان وجود عمارت کرده (۱)

مستر راورتی در ترجمه طبقات ناصری در مورد سوختن مسجد جامع هرات قبل از بنای غوریان می نگارد که: هرگز در آثار مورخین و همچنان آثار کسانی که از نگارش جزئیات هم صرف نظر ننموده و با آنکه از جمله باشند گان هرات بوده اند راجع به سوختن جامع هرات به مطلبی بر نخورده است (۲)

اسناد رومدارک دیگری نیز موجود است که از روی آن می توان گفت که قبل از بنای سلاطین غوره مسجد جامع هرات موجود و مشهور بوده و بعد خراب گردید، تا آنکه سلطان عیث الدین در اثر سائقه دین دوستی و اسلام پروری مجدد آن به تعمیر آن اقدام نموده است از آنجمله نویسنده مجهول حدود العالم هنگام ذکر و توصیف از شهر هرات می نگارد: هرات شهر بزرگ است شهرستان وی سخت استوار است ... و اند روی آبهای روان است و مزگرت جامع این شهر آبادان نر مزگرت هاست ... (۳) *رسال جامع علوم انسانی*

البته قبل از بنای شهاب الدین غوری وجود مسجد جامع چنانچه قبلاً نیز اشاره شد چیزیست مسلم و مادر باره سوختن آن که برخی از نویسندگان ذکر نموده اند از در شجاعت ایشان نمی توان علت تاریخی و مستند آنرا بدست آورد و با اقلای زمان حریق آنرا تخمین و تعیین کرد.

حضرت جامی در نفحات الانس ضمن شرح حال سلطان مجدالدین طالبه می نویسد

(۱) طبقات ناصری نسخه مطبوع چاپ هند .

(۲) ترجمه انگلیسی طبقات ناصری راورتی ج ۱ عاشیه شماره یکس ۴۰۴

(۳) حدود العالم مرتبه توماسکی، لیننگراد سال ۱۹۳۰ ص ۳۸ .

که درویش محمد چر کر (۱) که یکی از ابدال بوده در جامع هرات بسر می بردی و روزی در مسجد ختنه بود که کوزه آب وی ریخته بودند خادم مسجد آنجا رسید و پنداشت که وی بول کرده است ویرا چنان بزد که اعضای وی مچر وح گشت. چر کر آهی بزد و بیرون برفت مسجد از چوب بود آتشی پیدا شد و مسجد بسوخت و از آنجا به بازاری که آنرا بازار جمله فروشان گفتندی در آمد سلطان مجدد الدین طالبه را از آن خبر کردند و در عقب چر کر روان شد چون بوی رسید گفت چر کر شهر مسلمان را چرامی سوزی چر کر باز گشت و آب چشم خود بر آتش افکند آتش فرو برد این رباعی بگفت:

آن آتش دوشین که بر افروخته بود از سوختن از آه من آموخته بود :  
 گر آب دو چشم من ندادی یاری چه جمله فروشان که هری سوخته بود (۲)  
 صاحب تحفة الکرام نیز این حکایت را نقل می نماید.

برخی از کتب حکایت سوختن مسجد جامع هرات را ضمن قصص و حکایات دیگر که از بعضی جهات با حکایت فوق الذکر مطابقت و اثر برخی نواحی با آن مخالف است طو در دیگری می نویسند از آن جمله است که در رساله زارات هرات در ذکر ابو عبدالله محمد بنی فضل الطاقی السجستانی الهروی المشهور بخواجه طاق (۳)

(۱) بناغلی گویای اعتما دی درمقا له که عین عبارت نفعات الانس را نقل می کند اسم درویش را محمد چر خکر قید مینماید و چنانچه از نوشتجات شاغلی فکری سلجوقی بر می آید در دو نسخه قلمی نفعات الانس نیز محمد چرگر ضبط شده است و در نسخه از نفعات الانس که مورد استفا ده اینجا نب است نیز عینا چرگر نوشته شده است و در تحفة الکرام به وضاحت نام ابدال مذکور و چرخکر ، ضبط گردیده است .

(۲) : نفعات الانس حضرت جامی به اهتمام ولیم ناسولیس چاپ کلکته ۱۸۵۸ ع ص ۴۰۲-۴۰۳

(۳) طاقی قریه است از سجستان .

نوشته شده است: . . . نقل است که در زمان حیات ایشان ابدالی از طرف بلخ آمده بود و در شهر هرات می‌گشت دید که بی‌انصافی ظلم می‌کند به حضرت خداوند بنالید و در حق وی دعای بد نمود و از شهر بیرون رفت و در ساعت آتش عظیم در هرات افتاد مر دم بیچاره شده به زد حضرت حواجه ابو عبدالله طاقی رفتند حضرت خواجه در باغ خود تاك می‌بریدند متوجه شدند دیدند که عالم را آتش گرفته چنانچه گویند که مسجد هرات چوب و شیشه بوده آتش گرفته بود آتش زنده خود را بوطن رسانده، حضرت حواجه فخر تاك را گرفته بطرف بلخ فرستادند ابدال را از دروازه بلخ بیش کشیده و به هرات آوردند و گفتند که چرا گریختی، ابدال گفت از سببی که از وسع من نشد که علاج کنم گریختم بعد از آن حضرت خواجه قطره اشک چشم خود را بطرف شهر انداخته آتش فرو نشست و هم درین باب ایشان فرموده‌اند

آن آتش دوشین که بر آفر و خنه بود

از سو خن از دل من آه - و خنه بود

گر آب دو چشم من نکردی - آری

چه جلوه فر و شان که هر گی سو خنه بود

وفات ایشان در سال ۱۶۴ هجری است. (۱)

این دو ماجرای سوختن جامع هرات و علل آن که عیناً نقل گردید اما باید گفت که با وجود آنکه عده از نویسندگان در مورد سوختن جامع هرات به حکایات فوق‌الذکر استنادهم ورزیده اند با آنهم نمی‌توان از لحاظ تاریخی واقعات برخی از ناقدین بالای علل مذکور اعتمادی کرد.

از جانب دیگر نمی‌توان از روی حکایات متذکره و استناد به آن تاریخ حقیقی این حریق را بصورت صحیح سراغ نمود. چه در صورت استناد به هر یک از آن قصص و سنجش صحیح تاریخ تولد و وفات رجالی که در قصص مذکور از ایشان نامبرده شده است و با تاریخ حیات معاصرین ایشان به استناد تذکره‌های متعدد و کتب

تاریخ ادبیات و یابه اسناد دوران سلطنت ویا تاریخ تولد و وفات شاهان معا صر  
 و حال هند کره . باز هم دیده می شود که تقریباً در حدود يك قرن یا ز یاده  
 ازان فرق زمانی به مشاهده می رسد که وجود این فرق فاحش هنوز از اعتبار تاریخی  
 و اسناد بر آن قصص می کاهد در رسالهٔ مزارات هرات ضمن شرح حال حضرت امام  
 فخرالدین رازی نگاشته شده است که ایشان در زمان سلطان غیاث الدین غوری  
 در هرات ترقی نمودند و سلطان موصوف مسجد جامع هرات به اسم شاه فیه به جبهه  
 امام مذکور بنا نموده و او هر روز جمعه در آنجا نعمت مسلمانان مشغول  
 می شد . . . . (۱)

بناغلی خلیلی در آنباره می نویسد: مسجد جامع که آنرا غیاث الدین ابوالفتح  
 بن سام که از سلسلهٔ امرای غور ات بنا نموده است و سبب بنای این مسجد بزرگ  
 حضرت فخرالعلمای اسلام امام فخر الدین رازی رحمة الله علیه بوده و سلطان  
 غیاث الدین برای آنجناب بنا کرده است و می گویند که در ازمنهٔ قبل از بعثت با سعادت  
 اسلام هم اینجا به ادیان مختلف معبد عامه بوده است (۲) بار تولد نیز در کتاب جغرافیای  
 تاریخی خود به اسناد تاریخ اسفزاری می نویسد که در سال ۱۲۰۱ عیسوی سلطان  
 غیاث الدین غوری مسجد جامع هرات را بنا کرد . (۳)

به قول اسفزاری در شب جمعه هشتم جمادی الاول سال ۱۵ ۴ يك حصهٔ بنای  
 مسجد جامع هرات خصوصاً جانب غربی و قسمت بیشتر سمت شمال آن و بران  
 گردید و هم در آن سال در میم شد و تا زمان ملک غوری ویرانه و خراب بود .  
 است (۴)

به هر تقدیر از نوشتجات فوق و همچنان مدارك دیگر که ذکر همه آن درین جا به طول  
 می انجامد به وضاحت بر می آید که قبل از سلطان غیاث الدین غوری مسجد و یا معبدی

(۱) کتاب مذکور ص ۴۵۰۵۰۵ عین عبارت رسالهٔ مقصد الاقبال سید عبدالله حبیبی است.

(۲) آثار هرات ج ۱ ص ۴۷

(۳) ترجمهٔ پارسی جغرافیای تاریخی بار تولد ص ۱۰۹ طبع ایران.

(۴) به اسناد مجلهٔ آریانا ص ۲۵ شماره ۷ سال ششم .

در جای مسجد موجوده هرات برپا بوده و در هنگام قبضه وی بر هرات جز ویرانه  
 بیش از آن باقی نبوده است صاحب مرآت البلدان به استناد تاریخ هرات معین الدین  
 محمد الزمچلی سبزواری درین باره شرحی می نگارد که نقل آن درین مورد بیفایده  
 نخواهد بود چنانچه او بسد: «موضع مسجد بهترین نقاط شهر است از حیث سلامت و خوبی  
 آب و هوا زیرا که وقت بنای مسجد چند نقطه از نقاط شهر هرات را امتحان کردند  
 و به این نوع که چند کله گوسفند که تازه ذبح کرده بودند هر یک را در نقطه  
 گذاشتند کله که در موضع مسجد جامع گذارده بود از چهار روز بعد از کله هائیکه در  
 سایر نقاط گذارده بودند فاسد شد این معنی را دلیل بر بهتری هوای آن محل دانسته و از  
 حسن اتفاق آب جاری هم چون به این موضع می نشست مسجد در این محل قرار دادند  
 ولی می بایستی که جامع را در وسط شهر بنا کنند بانی مسجد بنا بر شرحی که صاحب  
 حبیب السیر در کتاب خلاصه الاخبار می نگارد از لا سلطان ابو الفتح محمد سام است  
 که در اواخر دولت خود بنا نهاد و قبل از اتمام این بنا در گذشت سلطان شهاب الدین  
 بواسطه اشتغال به مخالفت خوارزمشاه به عمارت مسجد پرداخت اما پسرش سلطان  
 غیاث الدین محمود بعد از آنکه پادشاه شد عمارت مسجد را در سال ۵۹۷ تمام نمود (۱)  
 تفصیل اینکه چون سلطان غیاث الدین محمد بن سام بعد از مرگ سیف الدین به سلطنت  
 رسید و به فتوحات خود و امت اسلام در اواخر سلطنت خود در سال ۵۹۷ به تعمیر مسجد  
 جامع هرات اقدام کرد و همچنان گنبدی بزرگ و عالی جهت مدفن خود در حصه  
 شمالی عمارت مسجد امر فرمود تا تعمیر گردید و تعمیر گنبد نسبت به تعمیر مکمل  
 مسجد جامع پیشتر اتمام پذیرفت و چون سلطان غیاث الدین دو سال بعد از  
 شروع عمران مسجد در سال ۵۹۹ از جهان چشم پوشید و در همان گنبدی که  
 برای دفن خودش پیش بینی کرده بود مدفون گردید برادرش معز الدین که سمت  
 نایب سالاری ویر ادشت و در تاریخ بنام شهاب الدین مشهور است بعد از او به سلطنت  
 رسید و در اثر زلزله خوردی که بین او و خوارزمشاهه بوقوع پیوست مرقع نیافت  
 تا مسجدی را که بعد از مرگ برادر بزرگ او نیم کاره مانده بود بسرد سازند